

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید
۲۷ مارچ ۲۰۱۴

من هم افتخار می کنم که افغانم، اما...!

شنیدن شعاری چرا می بالیم که افغانیم، از زبان یک کودک هشت - نه ساله، هر افغانی را، ولو بی بهره از عاطفه و احساس، چنان تحت تأثیر قرار می دهد و چنان منقلب می کند، مخصوصاً آنانی را که وطن شان را بی نهایت دوست دارند، ولی جبراً از ملک و وطن خود دور هستند؛ یا دور نگهداشته شده اند، که چه از غم و چه از شادی - از غم فراق و دوری وطن و از شادی احساس لبریز از عشق و عطف آن کودک خرد سال به وطنش، چون ابری گریان در بهاران انسان را به گریه می اندازد؛ گاهی آرام و بی صدا و گاهی هم با هق هق و با صدا.

من هر آن کسی را دوست دارم که به وطنش عشق می ورزد، حتی اگر دشمن باشد. زیرا داشتن عشق به وطن و هویت ملی، آن چه شخصی بدان شناخته می شود، و هویت فرهنگی، آن چه شخصیت فرهنگی کسی را می سازد، چیزی است که به نظر من می توان آن را بالاترین خصلت و مقدس ترین وظیفه برای یک انسان دانست. و هر کی این خصلت را داشته باشد و این وظیفه را جدی بگیرد و در راه انجام هر چه بیشتر و درست تر آن جهد کند مورد احترام من است.

من هیچ شکی ندارم که بالیدن و افتخار کردن آن کودک، و سائر کودکان و بزرگ سالان این کشور به افغان بودن شان، خواه از جنس مرد باشند و خواه از جنس زن، یک افتخار اصیل، بحق و بجا است.

اگر به تاریخ کشور خود نگاه کنیم، از هر اسی که ملت غیور افغانستان برای هخامنشی ها ایجاد کرد - به استناد اعتراف خود ایرانیان - ، از دشواری هائی که برای سکندر مقدونی به وجود آورد، از دفع حمله های ساسانی ها در حوزه مرغاب و اسیر کردن "فیروز" پادشاه ساسانی، در دومین جنگ با آن ها (صفحه ۵۴ افغانستان در مسیر تاریخ، نوشته شادروان میر غلام محمد غبار)، از دفع شجاعانه سه بار تلاش نافرجام انگلیس ها برای به انقیاد در آوردن مردم و اشغال کشور ما و پیروزی قهرمانانه بر متجاوزین شوروی تا امروز، که امریکا و ناتو در این کشور با همه توانائی های نظامی - مالی - سیاسی - دیپلماتیک شان خسته و درمانده شده اند، همه این شجاعت ها و شهامت ها و قهرمانی ها باید موجبات به خود بالیدن ما را فراهم کنند. باید از همه این رشادت ها و این افتخارات یاد کرد و بدان ها بالید. باید کودکان ما از تاریخ شان آگاه باشند و بدانند که اجداد شان کی ها بودند و چه ها کردند و در زمان خویش چگونه از ملک و وطن شان دفاع کردند.

اما، با همه این سخنان و با همه این شهکاری ها و شهامت ها و شجاعت ها و قهرمانی ها، و با همه این بالیدن ها، که من آن ها را اصیل خوانده ام و اصیل هم هستند، من به این اعتقاد هستم که ما، اگر بعد از اولین جنگ نشده بود، حداقل بعد از دومین و سومین جنگ، به هر صورتی که شده بود، باید دنبال کاری می رفتیم که این بالیدن ها به اوج خود می

رسیدند و فربه تر و اصیل تر می شدند و به جایی می رسیدند که دیگر کسی به سوی خاک ما نمی توانست با چشم بد و نیت ناپاک نگاه کند.

با تأسف که چنین نشد. برای این که امروز، و در نهایت، طوری که دیده می شود این همه آزادی توهمی بیش نیست و این همه غرور و بالیدن ها چندان اساسی ندارد.

امروز از چپ و راست و شمال و جنوب و دورو نزدیک، از عرب و پاکستان و ایران و هند و چین و جاپان و روس و ترک و تاتار و امریکا و استرالیا، از کران تا کران زمین، باز هم دستان به سوی کشور ما برای بلعیدن داشته های آن دراز شده است. چرا؟ چون ما همیشه و تنها به بالیدن ها، به پیروزی های خویش در جنگ ها و دفع دشمن اکتفا نموده ایم و نه به خود ساختن، نه به بالا بردن قدرت و نیروی خویش در حدی که کسی بعد از آن که پوزش در این سرزمین به خاک مالیده شد دو باره جرأت نکند به سوی آن نگاهی غرض آلودی بیفکند؛ درحالی که دیگران از هر تجربه ای آموختند؛ چه از تجربه پیروزی و شکست خود و چه از تجربه پیروزی و شکست دیگران!

زمانی که صدام حسین به کویت حمله کرد، خبرنگاری در رابطه با حمله صدام به کویت از وزیر دفاع هند سؤال کرد که به نظر شما و از نگاه "زمان" این کار صدام درست بود یا نادرست؟ جواب وزیر مذکور این بود که صدام باید اول صاحب بمی اتوم می شد.

جهان اینگونه فکر می کرد و ما بی خبر از گذشت زمان و نیرومندتر شدن دیگران با معده خالی، تن برهنه و دهن باز به امید امداد های آسمانی!

وضع امروز ما، از لحاظ نیرومندی نظامی - اقتصادی و خیلی حرف های دیگر، در برابر نود و پنج تا نود و هفت در صد کشورهای جهان بسیار فلاکتبار و پریشان است. مردم ما بدان شکل که لازم است متحد نیستند. قوم گرایی و قبیله گرایی، دزدی، رشوت، بیگانه پرستی، نبود امنیت، قانون شکنی، فساد اداری، وجود احساس شدید بی مسؤولیتی، عدم علاقه به آینده کشور و مردم، عادت به مفت خوری، چشم به جیب بیگانه ها دوختن، روزگزراندن، به جای شانه خود را خوار ساختن به انتظار امداد دیگران نشستن و ده ها خصلت شرم آور دیگر چیز هائی هستند که من با همه آن بالیدن ها گاهی خود را ذیحق نمی دانم که به خود ببالم که من یک افغانم!

دخترک هفت - هشت ساله ای که من شعار بالا را از زبانش شنیدم، به یقین این حرف ها را که من ردیف کردم نمی داند. اگر می دانست، یا کسی برایش می گفت، حتماً می پرسید که پدر، کاکا یا برادر، ما که اینقدر به خود می بالیم، چرا امروز چنین بدبخت هستیم و هر کی پیش می آید به فرق ما می زند؟

آن کودکی خرد سال از این همه رسوائی های ما اطلاع ندارد. به یقین از پولی که کرزی، رئیس جمهور ما، برای خرج دسترخوان خود از ایران می گرفت، همین گونه از غرب، کرزی که نمی توان قطره ای از خون افغانیت، مانند سائر خاک فروشان، در وجودش باقی مانده باشد، هم خبر ندارد، ولی من این را می دانم و به همین دلیل سؤال می کنم که آیا عجز و لابه امروز ما که مثلاً پاکستانی ها ده ها بار خاک ما را به گلوله و راکت می بندند و لشکری از آدم خواران وحشی افغان و غیرافغان بی خبر از مروت و انسانیت را به کشور ما برای انفجار و انتحار و ترور می فرستند و اطفال و زنان و جوانان و پیر مردان و پیر زنان ما را به فجیع ترین شکل به قتل می رسانند، چه خود شان و چه به یاری آنانی که در خدمت این کشور قرار دارند و به نیابت این کشور، بعضاً در لباس دوست، دست به انواع جنایات می زنند و ما جز داد و فریاد و ضعف و درماندگی و التماس کاری کرده نمی توانیم، چیزی است که ما لیاقت بالندگی را به سبب آن داشته باشیم؟

با این عجز غیر ضروری، سست تدبیری و فقدان دوراندیشی که از طبیعت سهل انگار ما منشأ می گیرد و ما را بالاخره به این روز سیاه نشانده است، چگونه باید به خود بالید؟!

سال هاست که ما با دبدبه و افتخار از شکست دشمنان داستان‌ها حکایت می‌کنیم. درست، بجا، اما گاهی هم از درماندگی‌های خود، از ضعف خود، از فقدان روحیه سخت‌کوشی خود چیزی گفته ایم؟ آیا به این اصل اعتراف نموده ایم، یک بار هم اگر شده باشد، که ما هیچ‌گاه به آینده خود و نسل‌های آینده و آینده کشور خود با مسؤلیت فکر نکرده ایم؟

چه خون‌هائی که برای آزادی خویش طی این دو هزار و ششصد سال مکتوب ریخته ایم. چه جان‌هائی که افشاندن ما، اما چقدر عجیب است که با همه این خون‌ها و همه این جانفشانیه‌ها برای آزادی، حاضر نشدیم یک قطره عرق هم برای حفظ این آزادی بریزیم!

چه بیرحمانه آن روزهای بزرگ و لذت‌بخش را با هیچ معاوضه کردیم! و آزادی و افتخاری را که پدران ما برای ما کسب و حفظ کردند، با این همه عاقبت‌نااندیشی و به امید یاری خدا، خدائی که گفته از تو حرکت و از من برکت، به دست باد نابودکننده داده ایم!

بیشتر از دو هزار و ششصد سال از حمله اولین پادشاه هخامنشی به کشور ما می‌گذرد. آیا تا امروز به فکر ساختن ابزاری برای جلوگیری از وضعیتی احتمالی مشابه افتاده ایم؟ بالیدن به کارنامه‌های قابل‌بالیدن کار خوبی است، اما آیا بهتر نبود که از احتمال‌ها هم غافل نمی‌ماندیم و خود را همیشه تسلیم قضا و قدر نمی‌کردیم؟

در هیچ دوره‌ای از تاریخ مردم ما مجبور به ترک کشور نشده بودند؛ اما امروز - طی سی و پنج سال گذشته - چنان حالتی بر ما وارد آمده است که میلیون‌ها افغان برای حفظ آبرو و جان و مال‌شان دسته‌دسته مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده‌اند و انگل‌وار از خون و عرق دیگران تغذیه می‌کنند... به چه باید ببالیم؟!

یکبار هم طی این همه سال به دیگران نظر نکرده ایم که چگونه این‌ها با یک مشت سرباز ده‌ها کشور را در سراسر دنیا، هم در آسیا هم در آفریقا هم در آمریکا هم در استرالیا و هم در خود اروپا زیر سیطره خود درآورده‌اند؟ و چه طلسمی در کار بود که ملت کوچکی مانند پرتگال هزارها کیلومتر دور از سرزمین خویش با ششصد و چهل سرباز خود سی‌هزار سرباز دولتی را در شرق تار و مار می‌کند؟

صدها و هزارها سال بر ما گذشت، لیکن سوگمندانه دردناک بودن هیچ جنبه‌هویت‌های منفی ما بر ما هویدا نشد، از هیچ‌کسی نیاموختیم و هیچ تجربه‌ای را جدی نگرفتیم. خود را با نیازها و موقعیت‌های نو آشنا نساختم. نه به هنر اندیشیدیم، نه به زیبایی، و نه به انضباط و وحدت و نه از دریای علم و دانش قطره‌ای نوشیدیم.

اگر فارابی و یا ابن‌سینایی پیدا شد، یا محمود طرزی و امان‌افغان و غبار و انیس و... هیچ‌کدام ما به حرف‌شان گوش ندادیم - تنها به نام آن‌ها افتخار کردیم - تا آن‌که هم در دوران آن‌ها و هم از چیزی کم‌صد سال پیش شمارش معکوس رشد زودگذر دوباره ما چنان شروع شد که گوئی کسی به گوش‌های ما زمزمه کرده باشد که فکر کردن و اندیشیدن را خدا منع کرده است، چون کار شیطان است!!

از هر طرف به فرق خود خوردیم، اما بیدار نشدیم. بیدار نشدیم که خود را با خلاقیت و پشتکار و احساس مسؤلیت در برابر ملک و در برابر سلف و خلف خویش (آن‌که پیش از ما به دنیا آمده و آن‌که بعد از ما به دنیا می‌آید) برای دفاع از خود و از خاک خود آماده بسازیم.

همه رهبران سیاسی ما، به استثنای یکی یا دو تا، به شکلی از اشکال ریسمانش به آخور بیگانه بسته است. به چه، غیر از آن پیروزی‌ها، باید مغرور بود و بالید؟ به خوابیدن طالب و حکمتیار و حقانی و صد‌ها افغان دیگر به دامن پاکستانی که حتی از کشتن اطفال خردسال و زنان ما هم دریغ نمی‌کند؟ یا به آنانی که به شکلی از اشکال در خدمت ایران قرار دارند؟ و یا به آنانی که خورجین خورجین پول از آمریکا و روس و چین و هند و عرب می‌گیرند تا منافع آن‌ها را در این کشور حفظ کنند؟ یا به آن گروهی سه نفری، فوقش چهار یا پنج نفر، که خود را رهبر یک ملت جا زده است و در

حد خود از سازمانی سیاسی بیگانه ای که فریب این شارلاتان را خورده است به دروغ به نام افغان و افغانستان با
بیشتری پول به دست می آورد. آیا این بالیدن ها با این همه رسوائی ها عجیب نمی نماید؟
انتقاد من در این جا به آن کودک خرد سال نیست، بلکه به پدر و مادر یا سائر کسانی است که تنها یک رخ مسأله را به
کودکان شان می آموزند و نه همه جوانب قضایا را! و به آن کسانی که هیچ گاهی به این همه مسائل از ابعاد دیگری
ننگریسته اند.

باقی را از ناگفته ها و نانوشته ها بدانید و بخوانید!

۲۰۱۴/۰۳/۲۵